



مدیر فناوری با تجربه در مدیریت، پیاده سازی و پشتیبانی پروژه های نرم افزاری مبتنی بر وب.

تحصیلات دانشگاهی

- کارشناسی مهندسی برق (دانشگاه صنعتی شریف) ورودی سال ۱۳۶۶

سوابق اجرایی

(۱۳۸۲ - امروز) گرداننده کتابفروشی اینترنتی جیره کتاب (www.jireyeketab.com)

(۱۳۸۱ - امروز) مدیرعامل شرکت نگاه امروز

(۱۳۸۱-۱۳۷۶) عضو هیات مدیره شرکت نگاه امروز

(۱۳۷۶) مدیر کتابفروشی آرین، موسسه شهر کتاب

(۱۳۷۵-۱۳۷۲) برنامه نویسی و مسئول پشتیبانی سیستم اطلاع رسانی ندا-یک، موسسه نداریانه

(۱۳۷۳-۱۳۷۱) مسئول مرکز کامپیوتر، دانشکده مهندسی صنایع دانشگاه صنعتی شریف (خدمت سربازی)

فعالیت های صنفی / داوطلبانه

(۱۳۸۳ - امروز) فعالیت در انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه صنعتی شریف

و اما بعد ...

بله، با شما موافقم که اطلاعات بالا، سرنخ های زیادی درباره این "شریفی اسرارآمیز" به دست نمی دهد! پس اجازه بدهید که به روش خودم مقداری اطلاعات تکمیلی در اختیارتان قرار دهم. شاید اینها بیشتر از آنچه که در بالا آمده، به کارتان بیاید:

- همانطور که آوردم، بعد از دریافت مدرک کارشناسی، عطای ادامه تحصیل را به لقایش بخشیدم. آن زمان بر این عقیده بودم و هرچه گذشت هم بر این عقیده ام راسخ تر شدم که این مرز و بوم بیش از هرچیز به "کاردان" (در معنای فوق دیپلم!) ورزیده و مجرب نیاز دارد.
- اصولاً آدم آرمانگرایی نیستم و بیش از هرچیز طرفدار واقع گرایی هستم. بیشتر دوست دارم تا وضع موجود را بهبود ببخشم تا اینکه بخواهم فیل هوا کنم یا قله ای را فتح کنم. شاید برای همین هم هست که در شاخه فعالیتیم، نرم افزار، اگر بخواهند نمره و امتیاز بدهند، بهترین نمره را در بخش پشتیبانی دریافت خواهم کرد.
- من واقع گرا، در طول زندگی کاری ام تا دلتان بخواهد با آدم آرمان گرا طرف بوده ام! آرمان گرایی که همگی می خواستند بیل گیتس یا استیو جابز ایران بشوند، اما خب ابر و باد و مه و خورشید و فلک در این ملک درکار هستند تا کسی از کسب و کار معمولش به جایی نرسد. به هر حال من واقع گرا، در مقاطعی به کار آرمان گراها آمده ام. بعد اما معمولاً در طول راه، تعهد من "به آنچه هست" و برداشتم از "فیل در اتاق" را مزاحم پرواز به سوی قله احساس کرده اند و ... راه مان از یکدیگر جدا شده است!!!
- به این ترتیب من در شاخه افراد محافظه کار طبقه بندی می شوم و همه به من می گویند که ریسک پذیر نیستم. راست می گویند!

- خانواده‌ام اهل داد و ستد نبوده‌اند، در دانشگاه هم چیزی درباره اقتصاد و "کاسبی" یادمان ندادند. بنابراین اوضاعم در حساب و کتاب افتضاح است و احتمالا با این وضعیت بهتر بود که بجای درگیر شدن با کسب‌وکاری شخصی، شاخه حقوق‌گیری را انتخاب می‌کردم و با "آب‌باریکه‌ای" می‌ساختم! در جوانی حتی در برخورد با فوت و فن‌های دیگران که معمولا "اصول کسب‌وکار/کاسبی" شناخته می‌شود، از نظر اخلاقی برمی‌آشستم و منقلب می‌شدم. در طول زمان اما واقعیت‌های زندگی به من یاد داد که باید با "اهل کسب و کار" بسازم و آنها و راه و روش‌شان را به عنوان جزئی از زندگی قبول کنم. بنابراین این روزها شعارم این است که: من کاسب نیستم، اما با کاسب‌ها کنار می‌آیم!

و ... خب فکر می‌کنم حالا سرنخ‌های بیشتری به دست‌تان داده‌ام. امیدوارم که به کارتان بیاید.